

کانت و کلیت احکام ذوقی

رزیتا راشدی^۱

محمد شکری^۲

علی مرادخانی^۳

چکیده

کانت ماهیت احکام زیباشناختی را ذوقی می‌داند اما درعین حال بر این باور است که می‌توان مبنایی عینی برای کلیت این احکام در قوه حکم یافت. این مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی فراهم آمده است می‌کوشد به دو پرسش اصلی در خصوص نظریه احکام ذوقی کانت پاسخ دهد:

نخست اینکه، با توجه به وجود توأمان عناصر سوپزکتیو و بین‌الذهانی در نظریه ذوق کانت، او چه نسبتی میان حیث سوپزکتیو و حیث بین‌الذهانی حکم ذوقی برقرار می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش، در بخش اول، ضمن بررسی ویژگی‌های منطقی حکم ذوقی نشان می‌دهیم که این حکم، از نظر کانت، از سوپی، نوعی حکم زیباشناختی است که صدور آن در آزادی و خودآیینی کامل سوژه صورت می‌گیرد و از سوی دیگر، نوع خاصی از اعتبار کلی را در محتوای خود دارد. این نوع خاص از اعتبار کلی، از آن‌جا که صرفاً بر ساختارهای استعلایی و مشترک میان تمام سوژه‌های حکم‌کننده استوار است، حیثی بین‌الذهانی نیز دارد که کانت آن را به نام‌های کلیت سوپزکتیو، کلیت زیباشناختی و اعتبار همگانی می‌خواند. دوم اینکه کانت چگونه میان حیث سوپزکتیو و حیث بین‌الذهانی حکم ذوقی نسبت برقرار می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش، در بخش دوم مدلل می‌کنیم که کانت، اگرچه قائل به سوپزکتیو بودن حکم ذوقی است اما این سوپزکتیویته را از نوعی خاص می‌داند که بین‌الذهانی، وجه دیگر آن است. برای این منظور ابتدا سعی می‌کنیم معنای سوپزکتیویته خاص حکم ذوقی را شرح دهیم و سپس وجه بین‌الذهانی این معنای خاص را روشن کنیم.

در آخر نیز نشان می‌دهیم که کانت بر مبنای اعتبار بین‌الذهانی‌ای که در احکام ذوقی می‌یابد، قوه ذوق را قابلیت برای همدلی میان سوژه‌ها و بیرون کشیدن آنها از انزوا می‌داند.

کلید واژه‌ها: سوپزکتیویته، بین‌الذهانی، کانت، ذوق، نظریه ذوق کانت.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه هنر واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛ roza.rashedi64@gmail.com

۲. استادیار گروه فلسفه واحد تهران شمال دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

mohammadshokry44@gmail.com

dr.moradkhani@yahoo.com

۳. دانشیار گروه فلسفه واحد تهران شمال دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران؛

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۲/۷

۱. مقدمه

اگر با شیوه هرمنوتیک، تاریخ فلسفه را سیری از گفت و شنود و پرسش و پاسخ میان اندیشه‌ها بدانیم، چه بسا بتوانیم بگوییم که طریقی مناسب برای راه یافتن به نظریه ذوق کانت این است که آن را در دورنمای گفت و شنودی که او با سنت زیباشناسی انگلیسی در قرن هجدهم به ویژه آرای هیوم دارد بنگریم و، چنانکه شرح خواهیم داد، این نظریه را، تلاشی بدانیم برای گذار از تنش و تنگنایی که به‌زعم کانت در رویکرد این سنت وجود داشت. زیبایی در این رویکرد، که در معرفت‌شناسی زیبایی رویکردی حس‌گرایانه خوانده می‌شود، از یک سو، سوپژکتیو بود؛ یعنی وابسته به تشخیصی احساسی محسوب می‌شد که عمدتاً براساس لذت آنی فرد از متعلق داوری صورت می‌گرفت، و از سوی دیگر، حکم ناظر به آن به نحوی از تراز فردی فراتر می‌رفت، اعتبار همگانی پررنگ و انکارناپذیری در خود داشت؛ چنانکه در نظر هیوم، کلیت آن از کلیت «نظریه‌های فلسفی انتزاعی» هم پیشی می‌گرفت:

به تجربه ثابت شده است که هیچ امری بیش از این قضاوت‌های ظاهری علم در معرض بازبهای زمانه نیست. این امر در باب زیبایی‌های خطابه و شعر صادق نیست... ممکن است ارسطو، افلاطون و دکارت از پی هم، دیگری را نقض کنند، اما ترنس و ویرژیل همچنان به حاکمیت بی‌چون و چرای خود بر اذهان ادامه می‌دهند. فلسفه انتزاعی سیسرو اعتبار خود را از دست داده، اما شور خطابه او همچنان مورد تحسین است. (هیوم، ۱۳۸۵، ۳۴).

از آنجا که اعتبار همگانی تشخیص‌های زیباشناختی را نمی‌شد نادیده گرفت و بدون تبیین رها کرد، رویکرد زیباشناسی حس‌گرایانه ذوق را به عنوان قوه تشخیص زیبایی که ریشه در طبیعت انسانی مشترک دارد، وارد گفتمان زیباشناسی کرد و برای تبیین همصدایی سوژه‌ها در داوریه‌های این قوه به دنبال معرفی اصل یا معیاری برای آن بود. چنین معیاری، به‌طور کلی، دو ویژگی مهم داشت: اول اینکه ناظر به قواعد عامی برای زیبایی بود «از نمونه‌های تثبیت شده و مشاهده امور خوشایند و ناخوشایند اخذ شده» (همان، ۲۴) باشند. به عبارت دیگر، عموماً حاصل انتزاع آن کیفیات خاصی در اعیان بود که «طبیعت مقرر کرده است» احساسات خاصی را ایجاد کنند.

دوم و بنابر ویژگی اول معیاری تجربی بود؛ یعنی صرفاً به توصیف و تبیین آنچه بوده و هست می‌پرداخت و بنابر ماهیت تجربه‌گرایانه خود این امکان را نداشت که برای احکامش در مورد زیبایی ضرورتی را تضمین کند، ضرورتی که ضامن واکنش یکسان همه سوژه‌ها در

کانت و کلیت احکام ذوقی ۷۱

مقابل ابژه یا عین زیبا باشد. بنابراین، همصدایی شگفت انگیزی که هیوم از آن یاد می‌کند، علیرغم تمام تبیینها و شروطی که برایش طرح می‌شد نمی‌توانست به مبنایی تعیین‌کننده دست یابد که هم ضرورتاً درست باشد و هم دارای کلیت باشد. به این ترتیب هیوم در، معیار ذوق پس از شرح مبسوط، شروط مورد نظرش را می‌نویسد:

علیرغم تمام تلاشهای ما برای اثبات معیار ذوق، و یکدست نمودن فهم و ادراک ناسازگار انسانها، هنوز دو منبع اختلاف وجود دارد. اگرچه این دو منبع نمی‌توانند تمام مرزها یا محدوده‌های زیبایی و زشتی را در هم بریزند، اغلب مراتب متفاوتی از تحسین یا نکوهش را سبب می‌شوند. منبع اول، خلق و خوی متفاوت هر شخص و منبع دوم آداب و رسوم و عقاید مختلف عصر و ممالک است. (همان، ۳۵).

او اولاً، معتقد بود که زیباشناسی تجربه‌گرایانه حتی نتوانسته میان امر زیبا و دیگر امور لذت بخش مرزی قائل شود؛ چرا که وی اساساً همین ادعای اعتبار همگانی را وجه ممیز امر زیبا از دیگر امور لذت بخش می‌دانست. او در نقد قوه حکم چنین آورده این ادعای اعتبار کلی به طرزى چنان ذاتی به حکمی که توسط آن چیزی را زیبا وصف می‌کنیم تعلق دارد که اگر این [اعتبار کلی] را برایش قائل نبودیم، به کار بردن این اصطلاح [زیبا] هرگز به اندیشه ما خطور نمی‌کرد، بلکه هرچیز بدون مفهومی، خوشایند بود مطبوع به حساب می‌آمد ثانیاً، کانت نقد تجربه‌گرایانه ذوق را نوعی نقض می‌دانست؛ چراکه به عقیده او، ذوق اگر بناست تمییزی بی‌واسطه بر اساس لذت آنی شخص باشد دیگر نباید برای آن اصلی تعیین کنیم که ابژه را با آن مقایسه و بر این اساس، استدلال کنیم آیا عین مورد نظر زیبا هست یا نیست، زیرا در این صورت نفس بی‌واسطگی تشخیص ذوق از میان می‌رود. بنابراین، کانت ارائه چنین اصلی را مطلقاً ناممکن می‌دانست و معتقد بود که «من باید از تصور عین مزبور بی‌واسطه احساس لذت کنم و این لذت نمی‌تواند به وسیله هیچ مبنای اثباتی برایم حاصل شود (34,1985,214)».

با در نظر داشتن این دو نکته، مقاله حاضر به دو پرسش اصلی می‌پردازد: نخست اینکه کانت با نظر به نقدی که بر نظریه زیباشناسی تجربه‌گرایانه به دلیل عدم توانایی آن در برقراری نسبتی میان دو وجه متباین زیبایی وارد می‌داند، خود چه نسبتی میان این دو وجه، یعنی حیث سوژکتیو و اعتبار همگانی آن، برقرار می‌کند؟ پاسخ پرسش، موضوع بخش اول این مقاله خواهد بود. در این بخش ضمن بررسی ویژگی‌های منطقی حکم ذوقی نشان داده می‌شود که این حکم از سویی، نوعی حکم زیباشناختی است که صدور آن در آزادی و خودآیینی کامل سوژه صورت می‌گیرد و از سوی دیگر، نوع خاصی از اعتبار کلی را در محتوای

خود دارد. این نوع خاص از اعتبار کلی، از آنجا که صرفاً بر ساختارهای استعلایی و مشترک میان تمام سوژه‌های حکم‌کننده استوار است، اعتباری بین‌الذهانی به شمار می‌آید که کانت آن را بنام‌های کلیت سوپژکتیو، کلیت زیباشناختی و اعتبار همگانی می‌خواند.

دوم اینکه کانت با نظر به ایرادی که بر نقد تجربه‌گرایانه ذوق به دلیل نحوه تبیینش از اعتبار همگانی احکام ذوقی وارد می‌داند، خود چگونه میان حیث سوپژکتیو و اعتبار همگانی یا بین‌الذهانی آنها نسبت برقرار می‌کند؟ او عقیده دارد نقد ذوقی که قصد دارد بنیان همصدایی احکام ذوقی را بیابد تنها در صورتی موفق و اساساً ممکن خواهد بود که توجه خود را از اشتراکات لذت‌انگیز میان متعلقات یا ابژه‌های حکم‌برگیرد و به اشتراکات لذت‌یاب میان ابژه‌ی داوری معطوف سازد. به عبارت دیگر، باید شروط امکان درک لذت و حکم ذوقی را جستجو کند، شروطی که بتوان وجود آنها را در هر سوژه ممکنه به مثابه موجود شناسنده مسلم دانست. به این ترتیب، کانت دامنه انقلاب کپرنیکی‌اش را به قلمرو زیبایی و ذوق هم‌بسط می‌دهد و سعی می‌کند نقدی استعلایی از احکام ذوقی به دست دهد چراکه تنها چنین نقدی که به «پژوهش قوای شناختی و طرز عمل آنها در این احکام» می‌پردازد می‌تواند توجیه حیث بین‌الذهانی این احکام را تضمین کند. بر این مبنا، در بخش دوم نشان داده می‌شود که کانت، اگرچه قائل به سوپژکتیو بودن حکم ذوقی است، این سوپژکتیویته را از نوعی خاص می‌داند که بین‌الذهانی، وجه دیگر آن است. برای این منظور، ابتدا معنای بین‌الذهانی خاص حکم ذوقی را شرح می‌دهیم و سپس سوژه بین‌الذهانی این معنای خاص را روشن می‌کنیم.

۲. نسبت حیث سوپژکتیو و حیث بین‌الذهانی ذوقی نزد کانت

۲-۱. حکم ذوقی به مثابه حکمی سوپژکتیو

کانت در نقد استعلایی ذوق، حکم ذوقی به معنای حکم ناظر به زیبایی محض را از انواع احکام زیباشناختی می‌داند؛ یعنی احکامی که صرفاً مبین احساس سوژه و نحوه تأثر او از چیزی هستند و برهمین مبنا، احکامی سوپژکتیو دانسته می‌شوند. بنابراین، حکم «الف زیباست»، که نمونه حکم ذوقی است اولاً، حکمی سوپژکتیو است، چرا که محمول آن، یعنی زیبایی، نه به عنصر یا کیفیتی در ابژه بلکه، بر عنصری دلالت دارد که صرفاً متعلق به سوژه است، یعنی احساس لذت او. ثانیاً، نوعی حکم ترکیبی است، چرا که محمول آن در مفهوم

کانت و حکمت احکام ذوقی ۷۳

موضوع گنجانده نیست. لذتی که حکم ذوقی ناظر به آن است، بنابر ماهیت خود ذوق، باید احساس یا واکنشی اصیل و بیواسطه باشد. بنابراین، ایجاد آن، از نظر کانت، منوط به دو شرط بنیادی است: اول اینکه حاصل تجربه شخصی و دست اول خود سوژه از متعلق حکم باشد، نه حاصل آگاهی قبلی از آرای دیگران در مورد این متعلق و تقلید یا تأثیرپذیری از این آرا. دوم اینکه از هیچگونه مبنای ایجابی‌ای، اعم از مبنای ایجابی تجربی، که مبین سلیقه عمومی، یا مبنای ایجابی پیشین، که مبین قواعد وضع شده به دست ناقدان در باب زیبایی‌اند، استنتاج نشده نباشد. بنابراین، حکم ذوقی باید تشخیصی باشد که خود، مرجع و آیین خود است و سوژه این تشخیص باید سوژه‌ای آزاد باشد. این سوژه ممکن است در لحظه مواجه شدن با ابژه، علیرغم تمام آرای منفی‌ای که راجع به آن از دیگران شنیده است یا علیرغم اینکه ابژه از وجوه مختلف ناقض قواعد زیبایی و سلیقه عمومی است، آن را زیبا بیابد. در این صورت، ممکن است به ذوق خود شک کند و یا دیگران را به داشتن ذوقی کاذب متهم کند یا در نهایت برای اینکه از سوی دیگران بی‌ذوق خوانده نشود رأی خود را از آنها پنهان کند، اما باطنا می‌داند که هیچ احتجاج و استنتاجی قادر به تغییر آن نیست چراکه، به گفته کانت، «ذوق صرفاً مدعی خود آیینی است. احکام دیگران را مبنای ایجابی حکم خود ساختن، دیگر آیینی است» (32, 1998, 210 §).

این دو شرط ایجابی، ویژگی منطقی خاص حکم ذوقی را رقم می‌زنند به این ترتیب که اگر قرار باشد حکم ذوقی اولاً، سلیقه عمومی را ملاک قرار ندهد و ثانیاً، هیچ قاعده کلی‌ای به آن ناظر نباشد، آنگاه این حکم صرفاً به تجربه اینجا و اکنون سوژه از ابژه‌ای منفرد راجع است و به لحاظ کمیت منطقی، حکمی شخصی خواهد بود. این امر به این معناست که متعلق حکم ذوقی همیشه در یکتایی خود مدنظر است و زیبایی آن هرگز به دلیل وجود کیفیات زیباشناختی خاصی در ساختار آن یا بر اساس اینکه سوژه‌های دیگر ابژه‌های ممنوع و مشابه آن را زیبا دانسته‌اند، به کل نوع آن ابژه تعمیم داده نمی‌شود، چرا که در این صورت ماهیت زیباشناختی حکم از کف می‌رود و این حکم به حکمی منطقی یا شناختی بدل می‌شود که از طریق استنتاج یا استقرار حاصل شده است. (8, 1998, 116 §)

۲-۲. حکم ذوقی به مثابه حکمی بین‌الذهانی

امر جزئی در نقد قوهی حکم نه سوژه جزئی حکم است و نه ابژه جزئی آن بلکه عبارتست از برآیند مواجهه این دو در قالب حکم «الف زیباست». حکم ترکیبی پیشین ناظر به همان امر

جزئی است که نزد کانت پیوندش با امری کلی، تعیین کننده مفهوم زیبایی و جستجوی شروط امکان آن، مبنای ورودش به نظام فلسفه استعلایی است؛ چرا که اگر کانت چیزی بیش از این نگفته باشد که «الف زیباست» حکمی سوپراکتیو و شخصی است، همچنان نتوانسته از نظریه زیباشناختی تجربه‌گرایانه که مورد انتقادش بود فراتر رود و زیبایی را از مطبوعیت صرف متمایز کند.

کانت در ادامه فقره ۸ و به دنبال آنچه در فقره ۷ گفته است سعی می‌کند خصلت «پیشین» ادعای اعتبار کلی حکم ذوقی را پررنگ کند به این ترتیب که اگرچه تجربه به ما نشان می‌دهد که ادعای اعتبار کلی‌ای که در حکمان درباره زیبا ملحوظ است غالباً رد می‌شود و با عدم تأیید دیگران روبه‌رو می‌شویم، اما باز هم نه تنها صدور چنین احکامی را «ممکن» می‌دانیم بلکه در عمل نیز چنین احکامی را که گویی از جانب همه سخن می‌گویند، صادر و باز هم چنین توافقی را مطالبه می‌کنیم؛ و اگر این مطالبه از سوی دیگران رد شود و حکم ما را تأیید نکنند خود را محق می‌دانیم که آنها را سرزنش و ذوقشان را انکار کنیم. بنابراین، مطالبه موافقت دیگران یا ادعای اعتبار کلی «الف زیباست» چنان مضمحل در این حکم و متصل به آنست که گویی در معنای «زیبا» نهفته است. کانت برای تأکید بر این امر می‌نویسد: «... در حکم ذوقی هیچ چیز اصل موضوع قرار نمی‌گیرد جز همین رأی کلی... و بنابراین امکان حکمی زیباشناختی [استتیک] که می‌تواند در عین حال برای همه معتبر دانسته شود» (8, 1990, 117) بالعکس، در مورد، امر مطبوع اگرچه بازهم تجربه به ما نشان می‌دهد که اغلب اتفاق رأی وسیعی در این مورد با دیگران داریم، اما در صورت عدم موافقت آنها با حکمان هرگز خود را محق نمی‌دانیم که برای درستی رأی خود و یا نادرستی رأی آنان مناقشه کنیم و در واقع چنین مناقشه‌ای را احمقانه می‌دانیم. بنابراین در مورد امر مطبوع «این قضیه بنیادی معتبر است که: هرکس ذوق (ذوق حسی) مخصوص خود را دارد» (8, 1990, 111) به این ترتیب، بنا بر، آنچه تا این جا گفته شد مشخص میشود که امر کلی در نقد قوهی حکم، عبارت است از اتفاق نظر و هم رأیی سوژه‌ها که در قالب ادعای اعتبار «الف زیباست» در مورد حکم کلی این حکم، در آن ملحوظ است. اما این ادعای اعتبار کلی یا «کلیت»، هم در مقایسه با کلیت دیگر احکام استتیک و هم در مقایسه با کلیت احکام شناختی، از نوع ویژه و منحصر به فردی است.

در مورد احکام زیباشناختی، با نظر به آنچه در مورد دو دسته احکام ناظر به امر زیبا و

کانت و کلیت احکام ذوقی ۷۵

امر مطبوع گفته شد، شاهد وجود دو نوع متفاوت از کلیت هستیم:

۱. کلیت مربوط به احکام ناظر به امر مطبوع، که براساس تجربه یا به نحو مقایسه‌ای یا استقرایی حاصل می‌شود. کانت این نوع کلیت را نسبی یا مقایسه‌ای می‌خواند (kant, 1998, B4:134).
۲. کلیت مربوط به احکام ناظر به امر زیبا که طبق آنچه گفته شد، کلیتی است که به هیچ وجه به تجربه وابسته نیست، بلکه در خود حکم ملحوظ و در مفهوم زیبایی مندرج است.

۳. چگونگی برقراری نسبت میان حیث سوپژکتیو و حیث بین‌الذنهانی حکم ذوقی نزد کانت

۳-۱. واکاوی معنای اصطلاح سوپژکتیو در نقد قوه‌ی حکم

کانت در نقد قوه‌ی حکم اصطلاح سوپژکتیو را به چهار معنای متفاوت در مورد حکم به کار می‌برد:

معنای اول: از آنچه کانت در فقره ۱ می‌آورد چنین برداشت می‌شود که برای سوپژکتیو خواندن یک حکم مهم نیست که موضوع حکم یعنی تصور داده شده در ذهن از چه جنسی باشد، بلکه مهم این است که این تصور به چه چیزی نسبت داده شود و در این انتساب چه قوه‌ی شرکت داشته باشد. اگر تصور به ابژه نسبت داده شود، حکم، ابژکتیو و شناختی و اگر صرفاً به سوژه و احساسش نسبت داده شود سوپژکتیو و زیباشناختی است.

معنای دوم: وپژکتیو در این معنا به حکمی اطلاق می‌شود که صرفاً برای شخص سوژه حکم کننده معتبر باشد و هیچ کلیت و ضرورتی را نتوان به آن نسبت داد. چنین حکمی چنانکه کانت تعریف می‌کند حاوی ابژه با لذت سوژه است.

معنای سوم: اصطلاح سوپژکتیو در این معنا به حکمی اطلاق می‌شود که حاکی از یک اصل پیشین سوپژکتیو باشد، یعنی اصلی که نه برای تعیین طبیعت و اعیانش چنانکه هستند بلکه به مثابه دستور یا قانونی است صرفاً برای نحوه تأمل سوژه درباره طبیعت و اعیان آن. اصل غائیت صوری یا ذهنی طبیعت چنین اصلی است.

معنای چهارم: اصطلاح سوپژکتیو را در این معنا می‌توان بر حکمی قابل اطلاق دانست که بدون این که خود حکمی شناختی باشد تمثیل و بازتاب شروط پیشین و سوپژکتیو شناخت باشد. شروط سوپژکتیو شناخت، زمینه‌ها و لوازمی در سوژه هستند که امکان شناخت را برای او فراهم می‌کنند، اما به دلیل این که خود هرگز نمی‌توانند متعلق شهود باشند، نمی‌توانند متعلق هیچ شناختی نیز واقع شوند. حال، ادعای کانت این است که حکم ذوقی

حاکمی از حالتی از ذهن است که خود شرط سوپژکتیو شناخت است. او در فقره ۲۱ شرط اولیه حصول هر شناختی را صرف مرتبط و هماهنگ شدن ابتدایی دو قوه متخیله و فاهمه با یکدیگر معرفی می‌کند و این هماهنگی را شرط سوپژکتیو شناخت می‌داند که شناخت معلول آن است و بدون آن نمی‌تواند ایجاد شود. از سوی دیگر، در فقره ۹ لذت حاصل از زیبایی را نتیجه ایجاد چنین حالتی که در اینجا آن را شناخت به‌طور کلی مینامد می‌خواند. به عبارت دیگر، سوژه در حکم ناظر به زیبایی ایجاد شرط کلی و سوپژکتیو شناخت را در خود احساس و آن را در قالب حکم ذوقی متمثل می‌کند. به این ترتیب، حکم ذوقی به این معنا نیز حکمی سوپژکتیو است: یعنی حکمی که بدون این که خود شناختی باشد نمایش سازوکار و شرط پیشین و سوپژکتیو هر شناختی، به واسطه احساس آن است. تا این جا مشخص شد که حکم ذوقی به سه معنای ایجابی

۱: مبتنی بر احساس لذت سوژه بودن.

۲: مبتنی بر درک سوپژکتیو سوژه از ابژه بودن.

۳: حاکمی از شروط سوپژکتیو و غیر قابل شناخت سوژه بودن، حکمی سوپژکتیوست. در

ادامه به سویی بین الادهانی این سه معنای سوپژکتیو پرداخته می‌شود.

۲-۳. حیث بین الادهانی در سوپژکتیویته حکم ذوقی

۱-۲-۳. حیث بین الادهانی در معنای ایجابی اول

در بیان معنای ایجابی اول گفته شد که حکم ذوقی به این معنا سوپژکتیوست که سوژه بر مبنای احساس لذت خود، درباره ابژه حکم می‌کند. اکنون پرسش اصلی این است که چگونه و بر چه مبنایی چنین احساسی می‌تواند احساسی بین الادهانی یا همگانی باشد. به عبارت دیگر، بر چه مبنایی می‌توان گفت ابژه‌ای که در یک سوژه لذت زیباشناختی را برانگیخته، این لذت را در هر سوژه ممکن دیگری نیز برانگیخته خواهد کرد.

مسئله این است که آیا لذت حاصل از ابژه است که باید کلیت و انتقال پذیری اش اثبات شود یا خود حکم یا حالت ذهن در حال حکم کردن است که لذت از عین را به مثابه نتیجه خود دارد و کلیت این حالت است که باید اثبات شود. او این مسئله را به این شکل صورت‌بندی می‌کند که آیا در حکم ذوقی احساس لذت مقدم بر داوری درباره عین است یا مؤخر از آن و پاسخ می‌دهد که اگر لذت از یک عین داده شده مقدم بر حکم باشد و فقط

کانت و حکمت احکام ذوقی ۷۷

انتقال‌پذیری کلی آن باید در حکم ذوقی درباره تصور عین به رسمیت شناخته شود، در این صورت، چنین روشی با خود متناقض خواهد بود، (9, 1992, 118)

این حالت طبق گفته کانت همان انتقال‌پذیری کلی حالت ذهنی در لحظه حکم کردن است. او می‌نویسد: انتقال‌پذیری کلی حالت ذهنی در تصور داده شده است که باید، به مثابه شرط ذهنی سوپژکتیو حکم ذوقی، در بنیاد آن باشد و لذت از عین را به مثابه نتیجه خود داشته باشد این جمله که کانت استدلال خود را با آن آغاز می‌کند بسیار پرسش‌برانگیز است و به نظر می‌رسد مهمترین پرسش‌ها اینها هستند:

نخست، چرا کانت حالت ذهن در حکم ذوقی را، که لذت نتیجه آن است، انتقال‌پذیری کلی حالت ذهنی سوپژکتیو خطاب می‌کند؟

دوم، این حالت ذهن چه حالتی است؟

سوم، چرا این حالت باید منجر به لذت شود یا، به بیان دقیق‌تر، این حالت چه ارتباطی

با لذت دارد؟

برای پاسخ به پرسش اول باید توجه کرد که مسئله اصلی‌ای که در فقره ۹ پیش روی کانت است توجیه نحوه امکان انتقال‌پذیری حکم سوپژکتیو، یعنی حکمی مبتنی بر احساس لذت شخصی، است و عبارت انتقال‌پذیری کلی حالت ذهنی علاوه بر این که، بنا بر ساختارش، گویای نوعی قابلیت برای حالت ذهنی است،

پاسخ به دوم به سادگی این است: حالتی از ذهن که بدون استثنا در تمام انتقال‌پذیرها یا همان احکام انتقال‌پذیر یافت می‌شود؛ کانت بلافاصله پس از جمله مذکور، به طوری که گویی به این پرسش مستتر که انتقال‌پذیرها چه هستند پاسخ داده باشد، می‌نویسد: اما هیچ چیز نمی‌تواند به نحو کلی انتقال‌یابد مگر شناخت و تصور، تا جایی که به شناخت تعلق دارد. زیرا فقط تا همین جاست که تصور می‌تواند عینی باشد و فقط از این طریق دارای نقطه ارجاعی کلی است که قوه مصوره هرکس ناچار از هماهنگی با آن است (9, 1990, 118)

اکنون می‌توان به پرسش سوم پرداخت. آیا این که کانت به طور ابهام‌انگیزی می‌نویسد:

انتقال‌پذیری حالت ذهنی... باید... لذت از عین را به مثابه نتیجه خود داشته باشد (9, 1993, 118)

به این معناست که لذت معلول و حاصل این حالت است؟ اگر بخواهیم پاسخ روشنی برای این پرسش بیابیم، لازم است فقرات ۹ و ۱۲ را در کنار هم ببینیم: کانت در بند پنجم فقره ۹، پس از شرح حالت ذهن در حکم، به رابطه میان این دو رویداد یعنی حکم و لذت

باز می‌گردد و نحوه بیانش به گونه‌ای است که گویی به این پرسش اخیر، پاسخ مثبت می‌دهد و این دو را، دو رویداد مجزا می‌داند که یکی بر دیگری تقدم زمانی دارد. در تحلیل کانت از حکم ذوقی، میان ابژه و مشاهده ابژه تفاوت بسیار ظریفی وجود دارد. این دو، هر کدام، لذتی مختص به خود را ایجاد می‌کنند. ابژه، لذتی تأثیری یا پاتولوژیک را برمی‌انگیزد که حاصل تأثر حسی از آنست و به حکم ناظر به امر مطبوع می‌انجامد، در حالی که مشاهده ابژه، لذتی متأملانه و داورانه را برمی‌انگیزد که از صرف مشاهده بی‌طرفانه حاصل می‌شود. کانت بارها تأکید می‌کند که لذت از امر زیبا لذتی مشاهده‌تی است. او می‌نویسد: ما بر مشاهده زیبا درنگ می‌کنیم، زیرا این مشاهده خود را تقویت و تجدید تولید می‌کند (12, 1998, 126 §)

۲-۲-۳. حیث بین‌الاذهانی در معنای ایجابی دوم

در بیان معنای ایجابی دوم گفته شد که حکم ذوقی در این معنا سوژکتیو است، چراکه سوژه در این حکم نسبت زیبایی را به واسطه درکی که خود از ابژه دارد به آن فرامی‌افکند. اکنون می‌خواهیم ببینیم که چگونه و بر چه مبنایی چنین اسنادی می‌تواند، در عین این که اسنادی سوژکتیو است، بین‌الاذهانی هم باشد. یعنی هر سوژه حکم‌کننده‌ای لزوماً با مشاهده همان ابژه، همین نسبت را به آن بدهد. برای پاسخ به این پرسش می‌توانیم آن را چنین صورت‌بندی کنیم: سوژه در رویکردی زیباشناختی - بنا بر اولین معنای ایجابی حیث سوژکتیو در حکم ذوقی - و فاقد علاقه - بنابر معنای سلبی حیث سوژکتیو در حکم ذوقی - به ابژه، چه چیزی را در آن مشاهده می‌کند که موجب برانگیخته شدن لذت یا بازی آزاد در قوای شناختی او می‌شود؟ قبلاً دیدیم که در رویکرد زیباشناختی، از تصور ابژه مفهوم آن و در رویکرد فاقد علاقه، تمام محتویات واقعی و حسی آن حذف می‌شوند؛ بنابراین، پاسخ این پرسش در این نهفته است که ببینیم پس از حذف این عناصر چه چیزی از تصور ابژه باقی می‌ماند و آنچه باقی مانده چرا موجب انگیزش لذت می‌شود؟ کانت پیش‌تر در نقد عقل محض توضیح داده است که اگر از تصویری که در آگاهی داده می‌شود این دو عنصر را حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند ساختاری است که در قالب صورت‌های پیشین حساسیت، یعنی مکان و زمان، ریخته یا چیده شده است، که پیش از هر شهودی از ابژه در ذهن بالقوه حاضرند تا هر دریافتی از آن را به قالب خود درآورند. بنابراین می‌توان استنباط کرد که متعلق حکم ذوقی متعلق به شهود محض است و بر همین مبنای، تنها می‌تواند

کانت و کلیت احکام ذوقی ۷۹

آراییشی از امتدادهایی در مکان یا توالی‌هایی در زمان باشد، یعنی صورتی مکانی-زمانی، و این تنها عنصر در تصور ابژه است که با اطمینان می‌توان گفت همه سوژه‌ها از آن ادراک یکسانی خواهند داشت.

به هر صورت، کانت ترجیح می‌دهد که وجه تسمیه متعلق حکم ذوقی، ویژگی خاص آن باشد تا جنس آن. به همین دلیل در فقرة ۱۱ که آن را به طور خاص به معرفی این متعلق اختصاص داده است نام صورت صرف غایت‌مندی غائیت یک عین یا شیوه تصور آن را برای متعلق این حکم به کار می‌برد.

در شرح معنای سوم حیث سوژکتیو در حکم ذوقی گفته شد که سوژه در عین اسناد غائیت صوری به طبیعت، نوعی هماهنگی و همدستی طبیعت با قوای شناختی خود را نیز به آن نسبت می‌دهد چنان‌که گویی طبیعت عنایتی به قوای شناسایی سوژه داشته است. کانت این خاصیت هم‌دستی و هماهنگی ابژه با قوای شناسایی سوژه را غائیت سوژکتیو ابژه می‌نامد و در بخش هشتم مقدمه نقد قوه حکم آن را چنین تعریف می‌کند: هماهنگی صورت آن ابژه - در ادراک صرف (Apprehensio) آن مقدم بر هر نوع مفهوم - با قوای شناختی به قصد متحد ساختن شهود با مفاهیم برای حصول شناختی به‌طور کلی (VIII,89) به این ترتیب و با در نظر داشتن مفهوم غائیت سوژکتیو ما با سه هماهنگی مجزا اما مرتبط مواجه‌ایم:

۱. هماهنگی صورت ابژه با تصور آن،
۲. هماهنگی ابژه با قوای شناختی سوژه، و
۳. هماهنگی فاهمه و مخیله برای ایجاد هر شناختی از ابژه؛ هماهنگی‌های اول و دوم، هماهنگی سوم را ایجاد می‌کنند و این هماهنگی سوم به شکل لذت، که وجه محسوس آن است، خود را در آگاهی سوژه نمایان می‌کند.

نکته مهمی که در این جا مطرح است این است که خاصیت غائیت سوژکتیو ابژه جز این که از طریق احساس ادراک شود راه دیگری برای ادراک شدن ندارد. چنین خاصیتی نمی‌تواند به شناخت یا مفهومی بدل شود، چرا که اولاً غائیت یک چیز نمی‌تواند به شکل دریافت حسی از ابژه داده شود. ثانیاً، مفهومی متناظر با آن در فاهمه وجود ندارد زیرا، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، مفهوم غائیت نه یک مفهوم عینی قوه فاهمه، بلکه اصل سوژکتیو قوه حاکمه است.

اکنون می‌توانیم به پرسش دوم بازگردیم: بر چه مبنایی می‌توان اطمینان داشت که هر سوژه ممکن ویژگی مقرون به غایت بودن یا صورت غائیت را در ابژه درک می‌کند؟ این

پرسش، اساساً در صورتی ایجاد می‌شود که تصور شود ویژگی غائیت، خصلتی از ابژه است و بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که هر سوژه ممکن قطعاً آن را دریابد. البته نحوه بیان کانت نیز گاهی به گونه‌ای است که چنین تصویری را قوت می‌بخشد.

۳-۲-۳. حیث بین‌الذهانی در معنای ایجابی سوم

در بیان معنای ایجابی سوم گفته شد که حکم ذوقی به این دلیل سوژکتیو است که بدون اینکه خود حکمی شناختی باشد تمثیل احساس شرط سوژکتیو شناخت از جانب سوژه است. اکنون می‌خواهیم ببینیم که حکم ذوقی در این معنای سوژکتیو چگونه می‌تواند حکمی بین‌الذهانی نیز باشد. به عبارت دیگر، بر چه مبنایی می‌توان ادعا کرد که هر سوژه ممکن به واسطه تصور یک ابژه، رخداد شرط سوژکتیو شناخت را در خود احساس خواهد کرد. در واقع مسئله اصلی این پرسش، به وجود مبنایی مشترک در تمام سوژه‌ها برای امکان احساس هماهنگی قوای شناختی شان - به شکل لذت - بازمی‌گردد.

لذا در حکم ذوقی می‌توان ایجاد هماهنگی سه‌گانه به هم پیوسته‌ای را به طور معقول برای هر سوژه ممکن پیش فرض گرفت. اکنون آنچه باقی می‌ماند پیش فرض وجود امکانی مشترک در میان تمام سوژه‌ها برای تضمین ضرورت احساس هماهنگی سوم است. به این ترتیب هماهنگی چهارمی خواهیم داشت که بر مبنای یک قابلیت حسی مشترک، تمام سوژه‌ها را به هم پیوند می‌زند. کانت این امکان را که پیش فرضی برای انتقال‌پذیری احساس است حس مشترک می‌نامد. اما باید دید آیا مبنایی معرفت‌شناسانه، و نه تجربی، وجود دارد که بر اساس آن بتوان وجود یک حس مشترک را ضرورتاً پیش فرض گرفت؟ کانت معتقد است هر نظریه شناختی که قائل به شکاکیت نباشد از آنجا که شناخت را امری ضرورتاً انتقال‌پذیر میدانند مبنایی برای پذیرفتن این حس نیز در دست دارد.

اکنون این پرسش مطرح است که این حس مشترک که می‌تواند انتقال‌پذیری و کلیت یک احساس را تضمین کند چه ارتباطی با ذوق دارد و حکم زیباشناختی، چگونه به واسطه این مورد یا نمونه‌ای از آن است، می‌تواند ضرورت خود را تضمین کند؟ درک این ارتباط مستلزم درک دقیق مفهوم حس مشترک است. این مفهوم نزد کانت در نگاه اول بسیار پیچیده و مبهم است. چنین ابهامی علاوه بر پیچیدگی ذاتی خود این مفهوم، از سبک و سیاق همیشگی کانت در تعریف مفاهیم نیز ریشه می‌گیرد که معمولاً برای تعریف یک

کانت و کلیت احکام ذوقی ۸۱

مفهوم، آن را هر بار از یک وجهه نظر مینگرد و از همان وجهه نیز تعریفی برای آن می‌آورد و چه بسا با توجه به آن تعریف، نامی تازه هم به آن بدهد. مفهوم حس مشترک نیز مشمول همین تعدد تعاریف است. کانت حدوداً هفت توصیف یا تعریف به ظاهر نامنسجم از آن به دست می‌دهد که در طی آن‌ها حس مشترک هر بار به یک صورت ظاهر می‌شود: به صورت یک اصل، قوه‌ای برای حکم، نوعی هنجار، خود قوه حکم تأملی و در نهایت، قوه حکم زیباشناختی یا ذوق. به هر صورت، حصول درک روشنی از مفهوم حس مشترک مستلزم برقراری نسبت و اجماعی میان این تعاریف است.

در فقره ۲۰ به تعریف دوم برمی‌خوریم که ظاهراً این بار به جنبه سازوکاری مفهوم نظر دارد و به این پرسش مستتر پاسخ می‌دهد که این اصل اگر حاوی مفاهیم و قوانین نیست، خوشایندی یا ناخوشایندی را چگونه تعیین می‌کند. پاسخ این است که از طریق احساس اثر حاصل از بازی آزاد قوای شناختی یا همان تأمل صرف، چنان که در فقره ۴۰ آمده است. در فقره ۲۱ حس مشترک پیش فرض انتقال‌پذیری یک احساس تعریف می‌شود. در فقره ۲۲ تعریف اول با بیانی متفاوت و با تأکید بر کلیت این اصل دوباره تکرار می‌شود و کانت با معرفی آن به عنوان ایده اصل ذهنی مربوط به توافق اشخاص داوری کننده مختلف حس مشترک را بدل به قاعده یا هنجاری ضروری می‌کند که نزد هر شخص حکم کننده‌ای به طور پیشین معتبر است و هرکس حکم خود را، به عنوان نمونه‌ای از این اصل، واجد الزامی برای موافقت دیگران می‌داند. به عبارت دیگر، این اصل، به یک معنا به قاعده ای اخلاقی شباهت می‌یابد. در فقره ۴۰ با تعریفی دیگر روبه‌رو می‌شویم که گویی نحوه امکان کلیت این مفهوم را تبیین می‌کند. این بار حس مشترک به قوه ای برای حکم بدل می‌شود که در تأملش طرز تصورهاى همه انسانهای دیگر را به نحو پیشین در اندیشه به حساب می‌آورد تا حکم خویش را با عقل جمعی انسانی سازگار کند و از توهم برخاسته از شرایط خصوصی ذهنی که... بر حکم تأثیری زیانبار می‌نهند بگریزد (§40, 2001, 224)

باز هم در فقره ۴۰ و با این استدلال که اگر قوه حکم را از منظر نتیجه تأمل صرف آن بنگریم که یک حس است آن گاه می‌توانیم این قوه را حس بنامیم، کانت حس مشترک را همان قوه حکم در حالت تأمل صرف آن تعریف می‌کند، و نتیجه این تأمل صرف، احساس بی‌واسطه نوعی حقیقت است.

۴. نتایج مقاله

حال در مقام جمع‌بندی می‌توانیم به چند نتیجه مهم اشاره کنیم که از مجموع مباحث پیشین برمی‌آید. در ابتدا چنین به نظر می‌آید که قوه ذوق و تشخیص زیبایی چنان که کانت در فقره ۲۲ می‌آورد تنها نمونه‌ای از حس مشترک باشد، اما اکنون می‌بینیم که کانت آنرا با حس مشترک یکسان می‌کند و با این کار ذوق را به رتبه نحوه‌ای از دانستن با مرجعیتی خاص فرامی‌برد. به این ترتیب ذوق نزد کانت، به عنوان حس مشترک و با جمع بندی تمام ویژگی‌هایی که تا کنون برای آن ذکر شد، شمی تیز و قاطع است که سوژه برای دستیابی به آن از یک سو، خود را از تمام سازوکارهای عاطفی و نظام‌های فرهنگی و عقیدتی‌ای که قواعد خود را بر نگاه او تحمیل و آن را مشوب می‌کنند رها می‌کند و به مرتبه داوری مدعی عمومیت با صدایی جمعی فرا میرود و از سوی دیگر، ابژه یا موقعیت ویژه پیش روی خویش را از شبکه وسیع مفاهیمی که آن را احاطه و در هاله یک کل محو می‌کنند بیرون می‌کشد و آن را در موقعیت ویژه و انضمامی‌اش می‌نگرد؛ درست همین مواجهه عریان و بی واسطه سوژه و ابژه است که به بستری مشترک برای اتحاد همه سوژه‌ها با یکدیگر بدل می‌شود و به رأی حاصل از این مواجهه مرجعیت و اعتباری بین‌الذهانی یا، به اصطلاح کانت در فقره ۸، همگانی می‌بخشد.

به این ترتیب، ذوق، به عنوان حسی برای داوری مشترک و همدلانه همان خاصیتی در قوه شناسایی ماست که کانت در بخش‌های آغازین تحلیلش وعده کشف آن را به واسطه تعیین خاص کلیت در حکم زیباشناختی داده بود. او در فقره ۸ می‌نویسد این تعیین خاص کلیت در حکم زیباشناختی قابل توجه است البته نه برای منطق دان بلکه برای فیلسوف استعلایی. کشف منشأ آن مستلزم زحمتی ناچیز نیست، اما با این کار خاصیتی از قوه شناسایی مان را کشف می‌کنیم که بدون این تحلیل ناشناخته باقی می‌ماند. این قطعه به‌طور خاص، نشان می‌دهد که پدیده زیبایی و کلیت ملحوظ در حکم ناظر به آن صرفاً به مثابه سرنخی برای کشف قوه‌ای عالی تر نزد کانت مطرح بوده است؛ قوه تمییز و حکم به واسطه احساس لذت یا الم، یا ذوق، که می‌توان گفت حکم ناظر به زیبایی تنها نمونه‌ای عالی و بارز از کارکرد آن است.

در نظر داشتن اهمیت این مطلب موجد پرسشی مهم در باب نظریه ذوق کانت است: آیا می‌توان با گادامر در این رأی هم عقیده بود که کانت مسئول فروکاست و تحدید ذوق به

کانت و حکمت احکام ذوقی ۸۳

حوزه زیباشناسی، و به دنبال آن محرومیت علوم انسانی از تنها دستاویز خود برای ادعای حقیقت، بوده است؟ گادامر که ذوق را بدواً مفهومی اخلاقی می‌داند تا زیباشناختی، معتقد است که نقد قوه حکم کانت برای علوم انسانی پیامد عظیمی داشته است، زیرا اگرچه کانت به واسطه این اثر برای زیبایی بنیانی فلسفی و استعلایی فراهم کرد، اما در کنار آن، با انحصار مفهوم ذوق به حوزه زیباشناسی، مفهوم شناخت را به کار بست نظری و عملی عقل منحصر ساخت. امکانی که ذوق و حکم ذوقی، به مثابه نوعی شناخت فراهم می‌کرد در حالی که می‌توانست در اختیار کل حوزه علوم انسانی به ویژه حوزه حقوق و اخلاق قرار گیرد، به دست کانت به تشخیص امر زیبا و والا محدود شد و کانت با این تحدید ذوق مفهوم عام‌تر تجربه ذوقی و عمل حکم یا داوری زیباشناختی در حوزه حقوق و اخلاق را به حاشیه فلسفه راند.

برای یافتن پاسخ پرسش مذکور، نخست باید دید که نزد گادامر مفهوم اصیل و جامع ذوق چه مفهومی بوده است که ذوق کانتی گونه محدود شده و فروکاسته آن است. گادامر ایده اصیل و جامع ذوق را نزد مبدع این مفهوم، گراسیان، و در آرمانی می‌یابد که او از طرح آن در سر داشت. بر این مبنا مقایسه ذوق کانتی و گراسیانی می‌تواند در یافتن پاسخ راهگشا باشد. دغدغه گراسیان، چنانکه گادامر نقل می‌کند، یافتن مبنایی برای غلبه بر جبر حاکم بر انسان بود، جبری که از یک‌سو، به واسطه غرایز طبیعی و ماهیت حیوانی انسان او را به بند می‌کشد و از سوی دیگر، به واسطه سنت یا گفتمان حاکم عقلانیت و ماهیت اجتماعی او. این جبر، انسان را بدون داشتن تشخیصی برآمده از هوش و شعور خود به پیش می‌راند و تمام انتخابهای او را ملزم به تبعیت از قواعد خود می‌کند. اما گراسیان عقیده داشت که انسان در میانه این دو سویه غریزی و عقلی وجود خویش از مجال برای آزادی و بروز خویش نیز برخوردار است. این مجال، حس یا شمی درونی است که صرفاً می‌داند و به قاطع ترین و بی‌واسطه‌ترین وجه تشخیص می‌دهد. گراسیان این حس درونی را که قابلیت روح بخشی به حیوانیت انسان را دارد ذوق می‌نامید.

ذوق کانتی، به یک معنا، به عنوان باور پیشین به همدلی و انتقال پذیری کلی احساس، نزد کانت مبنایی است نه صرفاً برای ارتقا و اعتلای انسانیت چنان که مدنظر گراسیان بود بلکه افزون بر آن، برای تعریف انسانیت. از این قرار، این مقایسه نشان می‌دهد که، اگر همسو با گادامر، ذوق گراسیانی را به مثابه نمونه‌ای اصیل و جامع از این مفهوم در نظر داشته باشیم، ذوق کانتی با نقش اساسی‌تری که کانت در تعریف انسانیت به آن می‌بخشد نه تنها

نمونه‌ای محدود و فروکاسته نسبت به اصل آن نیست بلکه دست کم احیای آرمان گراسیان را در خود دارد.

نکته آخر این که کانت حیث سوپژکتیو مطلق ذوق را، به عنوان امری که احساس آزادانه یک سوژه منفرد عنصر تعیین‌کننده آن است، به واسطه قوانین و شروط مشترکی که مبنای امکان آن‌اند به امری بین‌الذهانی بدل می‌کند. به عبارت دیگر، او تلاش می‌کند تبیینی بین‌الذهانی برای امری مطلقاً سوپژکتیو به دست دهد. این نحوه تبیین و برقراری نسبت میان سوپژکتیویته و بین‌الذهانی، به نوعی یادآور روش هوسرل در این مورد است. هوسرل بین‌الذهانی یا رابطه من با دیگری را، عمدتاً دارای نوعی وابستگی اگولوژیکی می‌داند و قائل بود به این که توضیح نحوه امکان آن تنها از رهگذر توضیح ریشه‌ای سوپژکتیویته یا من امکان‌پذیر است، چرا که بین‌الذهانی من همیشه از راه سوپژکتیویته من می‌گذرد و یک من محوری ضروری را به عنوان پیش فرض در بنیان خود دارد. این درحالی است که او، سنت کانتی را به دلیل عدم اعتنا به بین‌الذهانی بودن و تعریف سوژه به عنوان اگویی منزوی نقد می‌کند. زهوی از قول هوسرل می‌نویسد: اگر سوپژکتیویته استعلایی به مثابه اگویی منزوی تعبیر شود و، به سیاق سنت کانتی، تکلیف استقرار اجتماعی از سوژه‌ها به تمامی نادیده انگاشته شود، آن‌گاه هر گونه امکان دست یافتن به شناختی استعلایی از خود و جهان از دست می‌رود.

اما با نظر به آنچه در این مقاله نشان داده شد، اکنون می‌توان گفت که کانت با به دست دادن تبیینی بین‌الذهانی از امر مطلقاً سوپژکتیو ذوق، بستری برای استقرار اجتماعی به هم پیوسته از آگوهای منفرد، بر مبنای همدلی و توان انتقال درونی‌ترین احساس‌هایشان به نحو کلی، فراهم می‌کند تا تکلیف استقرار چنین اجتماعی را به تمامی نادیده نگرفته باشد.

- کانت، ایمانوئل ۱۳۸۶، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- هیوم، دیوید ۱۳۸۵، در باب معیار ذوق، ترجمه علی سلمانی، تهران: فرهنگستان هنر.
- Ginsborg, Hannah (1990) *The Role of Taste in Kant's Theory of Cognition* (New York: Garland Publishing).
- Kant, Immanuel (1987) *Critique of Judgment*, tr. Werner S. Pluhar (Indianapolis: Hackett Publishing).
- Hume, David, (1385) *at the taste criteria*, Tehran: The Academy of Arts.
- Allison, E. Henry (2001) *Kant's Theory of Taste: A Reading of the Critique of Aesthetic Judgment* (Cambridge and New York: Cambridge University Press)
- Atalay, mehmet (2007) "Kant's Aesthetic Theory: Subjectivity vs. Universal Validity", in *Percipi*, Vol. 1, 2007, pp. 44 – 52.
- Bowie, Andrew (2003) *Aesthetic and Subjectivity from Kant to Nietzsche* (Manchester and New York: Manchester University Press).
- Cassirer, H. W. (1938) *A Commentary on Kant's Critique of Judgment* (London: Methuen & Co. LTD.)
- Gadamer, H. Georg (2004) *Truth and Method*, tr Joel Weinsheimer and Donald G. Marshall London and (New York: Continuum).
- Kant's Theory of Cognition* (New York: Garland Publishing).
- Werner S. Pluhar (Indianapolis: Hackett Publishing).
- Korsmeyer, Carolyn (2005) "Taste" in *Berys Gaut and Dominic Lopes* (eds.), *The Routledge Companion to Aesthetics* (New York: Routledge).
- Palmer, Linda (2008) "A Universality Not Based on Concepts: Kant's Key to the Critique of Taste", in *Kantain Review*, Vol.13, No.1, 2008, pp. 1 – 51.
- Zahavi, Dan (1996) "Husserl's Intersubjective Transformation of Transcendental Philosophy", in *Journal of the British Society for Phenomenology*, Vol. 27, No. 3, 1996, pp. 228 – 245.
- Zangwill, Nick (1990) "Two Dogmas of Kantian Aesthetics", in Richard Woodfield (ed.), *Proceedings of the 11th International Congress in Aesthetics 1988: Selected Papers* (Nottingham Polytechnic Press).

